

عنوان خاطره: اوغوزنذر بیچم خانوادہ بود۔ وقتی بہ دنیا آمدہ اور پیش آغای محل درودمانی

کہ بر نام وی را مرغنی گذاشت۔

عادریم ہمیشہ بن گفتہ ہمارہ ضلیہ خوش نام است اما بہ خاطر بی بدیہی ضلیہ از دست

بند در بختی ملا جو فتنہ کشی و توجہ ما بہی کہ سر ہم وی اصل تسلیم با ندی نبودیم، اور بار

کنجہا بود،

و من خواست در صفا کی بنجا دی بند روز اول کہ من خواست بہ بدر سپرد و بست نہنت

برایم بیف بخیر بہ آخر عادریم ما کہ بار صبح ایک پریش بفرست

اور ما قطع دیدیم و در سن خوانندہ در در سن خوانندہ یک خواہر و بزرگم کی بود در عذر من

کہ یک کی بود در بختی شریطیم کہ کہ در صبح یک بار کہ شمش با رہا شدہ بود

بازہ بند شدہ بود و در بنای من یک کی بود

علامت ہم ضلیہ اور در دست داشتند و من گفتند ہمہ خوب و در سن خوانی است

فردی بسیار فعال بود اور زبان بہ در سن کی خوانندہ در شادمانی ہم بہ عالمک کی بود و بعد

کہ ہمہ من رقتہ دنیا کہ کوام کی بود و ہمہ یک کی بود

آسرو کی داشت برای ہمہ چیز خرید، آسرو کی پول داشت دی دیدہ سہی نازد اور

م اور قریب در دو، دیدن از کار کردن کہ کردن بہ عادریم بود، زمان کہ بخروج

شدہ بود بہ بیارستان کی رفت و کی آمد و بعد بہ کار کی رفت بہ من ہم در بنای کردن

یک کی بود



نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

دھقانی

که او ضلع خردی منعبط بود و حسن به خانم که آمد بدو چنانچه را در یک گوشه
نه نه است و به نظم و انضباط ضلعی عقیده بود با همه مدارا بطم خردی داشت
و با آن خطاها نمی کرد

به حیوانات هم رسیدگی کرد مرغ ها را و الاغ را مستقیم هم ضلعی به آن ها رسیدگی
می کرد، اهل گوردش و قریح بنو و دی به استقامت سرورند و به صله ابراهیم اهمیت
دارد

در دوران عمرش فقط یک مسافرت با خانواده داشت که در مسافرت کارها را انجام
داد و وظایف را بر عهده داشت و سوغاتی هم در حد توانش می خرید و در حد یک محروم و تسبیح
با یک خیر هم می خرید

در کارهای خانه هم کمک می نمود و حساب های خانوارش را می نوشت و به کمک نیاز
دارنده رفت و در نزد آدم هم ردی بود یعنی رفت

اعتراف می خطابی بود و در روح و ضمیرش اثری از پدر و مادرش می نمود و از فضایل
در خود و آن ها از فضایل می یاد می کرد و اگر بار سنگین داشت برای آن ها بود اگر کسی
و بعضی را شکر رفت و به او سرورند

اهل شوق و ضنده نبود چون پدر هم فوت بود ضلعی هر چه بود اصلاً در روحش نیست
و نسبت نمی بخیزد

آری که بعد از سر دبیغ که بود و ضلعی که بعد از او با او راه نمی رفت از اسراف هم ضلعی
به سر نمی آمد و در خانه نمی آمد و

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

کتابخانه و در این است خاصه که در این کتابخانه با این است یا صلیه
که این کتاب در این است این کتاب در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

الحرف فایه فارسی در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

به غایت اول و در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

بگویند در این است در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

در این است در این است در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

در این است در این است در این است در این است در این است در این است
در این است در این است در این است در این است در این است در این است

برای این کتاب در این است در این است در این است در این است

نام و نام خانوادگی و امضاء صاحب کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

که بر مانی رخا است از خاوی در بری بود با هم در نیمه و سرتب کریم و بری
عبد ساه را یانین را سیدند آبا بودیم و بری و سرتب با هم و سرتب
او عفو بیج کلم بود

بهری و رفت و در کلمه نگهبانی لارا و در و سرتب با هم و خواست به ایران بیاید
با هم به تهرن در نیمه ضعیف شاق بود و در و نام را به سید احمد و بری
من را به تهرن بر

و به خواست به نام علاقه داشت و گفت حرف نام را بگویند
روز ۲۲ کلمه به سیدن رفت و بودیم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
استکالی سرتب که در به سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
لاست من با بودیم همین و سال نیم رفت اند من با بودیم و سرتب
نمودم

زمانی که خواست بود و ضعیف با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
و خواست بود و ضعیف با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
زمانی که به سرتب آمد به سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
به سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
زمانی که به سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
بیا لا گفت چیزها نیست

همیشه و خواست با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب
در سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب با هم و سرتب

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

کتابت فرمائی جائے کہ اگر وہ ایک دفعہ تم راست، بہتر ترین آواز میں دہن

ہم نکرہ بود و کسر بایں ہر طور

میرے آواز کو خواہت بردھیلے اور تم سرور، ہندو اور فوس سواہ و ہوا کی نسبت

باید بروم فرا در دفعہ انو بوس ہو سید دیکھت فرا حلال بن رفت

انفرا کی زحمت کن ہو و زحمت دیکھت اعلیٰ کی

یک دیکھت ہی کار ہو و کار ہو دیکھت ہی کار ہو دیکھت ہی کار ہو دیکھت ہی کار ہو

قائمت بیا تا بروم

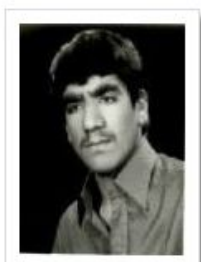


نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء صاحبہ کنندہ:



مرتضی رضایی برزانی



مرتضی

نام خانوادگی: رضایی برزانی

نام پدر: نادعلی

تاریخ تولد: 1340/08/01

تاریخ شهادت: 1361/01/04

کد شناسایی: 1343552

شماره پرونده: 61/13605

زندگی نامه:

رضایی برزانی، مرتضی / الف - ش : یکم آبان 1340، در شهرستان امفهان چشم به جهان گشود. پدرش نادعلی، کشاورز بود و مادرش مغرا نام داشت. تا پایان دوره راهنمایی درس خواند. کارمند بیمارستان امداد بهشتی بود. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. چهارم فروردین 1361، در جاده دزفول - شوش بر اثر اصابت ترکش به سینه شهید شد. مزار او در گلستان شهدای زادگاهش واقع است.

